



ZENDEGI - SALAM

ضمیمه روزنامه خراسان

پنجشنبه ۱۹ تیر ۱۳۹۹

۱۷ ذی القعدة ۱۴۴۱ • ۹ جولای ۲۰۲۰

شماره ۲۰۴۰

۱۶۴۰



## شب‌ها در پارک

### می‌خواهیدم

از او می‌پرسم چطور این همه سال در تهران با این همه مشکلات دست‌وپنجه نرم کرده و تا قبل از این اتفاق، چه برنامه‌هایی برای آینده‌اش داشته است که می‌گوید: «دست‌فروشی که برای من درآمدش در حد بخور و نمیر بود. شب‌ها هم که در پارک‌ها می‌خواهیدم اما هیچ وقت، ناامید نشدم. در این سال‌ها، خدا خیلی کمکم کرد و امید زیادی داشتم که بالاخره با تلاش، سرنوشت بهتری در انتظارم خواهد بود و خدا دستم را خواهد گرفت. این را هم بگویم که اصلاً فکرش را نمی‌کردم این ویدئو، مورد توجه مردم قرار بگیرد. این لطفی که مردم در این روزها به من دارند را هیچ‌گاه فراموش نخواهم کرد و امیدوارم که روزی بتوانم دوباره برایشان جبران کنم.»

## در اینستاگرام از نام من

### سو، استفاده شده است



دقایقی بعد از انتشار ویدئویی در شبکه‌های اجتماعی از حرکت ستودنی عنایت برای نجات تعدادی از هموطنان مان در آتش‌سوزی کلینیک سینما مهر تهران، نام او با هشتگ دهقان فداکار و قهرمان وطن، پر بازدید شد و اکنون بیش از ۱۰ یا ۱۵ صفحه که بعضی هایشان بیش از ۲۰ یا ۳۰ هزار فالوئر هم دارند، به نام او ساخته شده است. خودش در این باره می‌گوید: «عده‌ای دارند در شبکه‌های اجتماعی به خصوص همین اینستاگرام از نام من سوء استفاده می‌کنند و همه‌شان در توضیحات صفحه‌شان زده‌اند که این صفحه، تنها صفحه رسمی عنایت آغ است که این طور نیست. من یک صفحه شخصی دارم که به تازگی چندتا لایو در آن گذاشتم و بقیه این صفحات، ربطی به من ندارند و نمی‌دانم چه افرادی آن‌ها را ساخته‌اند و مدیریت می‌کنند.»

## به داد جوانان بیکار

### روستای مان برسید

«این که فقط برای من شغلی پیدا شود، کافی نیست. کاش مسئولان به داد جوانان بیکار روستای مان هم برسند، عنایت با این توضیح می‌گوید: «در خواست من این است که مسئولان به وضعیت روستای مان هم برسند. همه جوانان در آن جایبیکار هستند، بیشتر شان در ندر روستا ترک می‌کنند، مسکن و کار نیست و باید به آن‌ها هم شغل بدهید. این تنها خواسته من است. پدرم اکنون بیکار است و مادر هم بیمار. پدرم قدیمی یک زمین کشاورزی داشت و از همان طریق، روزگاری می‌گذرانیدم ولی الان چند سالی است که به علت محروم بودن منطقه مان، به شدت با مشکل خشکسالی دست‌وپنجه نرم می‌کنیم و کلا کشاورزی هم بی‌ثمر شده است. روستای مان در حال نابود شدن است. کاش یک نفر صدای من را بشنود و برای آینده جوانان روستا کاری بکند.»



## با دست خالی، نیم ساعت با آتش جنگیدم

از عنایت می‌پرسم که چطور ۱۱ زن و بچه را از ساختمان در حال سوختن خارج کرده که می‌گوید: «آن بالا در مجموع یک دختر بچه، یک زن باردار، هفت تا هشت زن دیگر و یک مرد بودند که آتش داشت نفس‌شان را می‌گرفت. تقریباً نیم ساعتی به تنهایی مشغول کمک به این خانم‌ها بودم تا آتش سمت‌شان نرود و خفه نشوند. با دست خالی با آتش جنگیدم تا این که نگهبان بیمارستان، پیش من آمد و با هم همه بیماران را از آن طبقه خارج کر دیم. از طریق راه‌پله‌ها آنان را به پشت‌بام ساختمان کناری بردیم و آتش‌نشان‌ها آن‌ها را نجات دادند. در تمام این لحظات، آتش‌نشانی در حال خاموش کردن آتش بود و همزمان با دین را هم روشن کرده بود که این مسئله کمک زیادی به ما کرد چون حجم آتش و دود خیلی زیاد بود و هر لحظه ممکن بود خفه شویم. برای همین، هر چند لحظه سربک به یک آن‌ها را از پنجره بیرون می‌بردیم تا بتوانند نفس بکشند و خفه نشوند. خودشان آن قدر ترسیده بودند که توان ایستادن روی پای‌شان را هم نداشتند.»

## قبلا هم یک خانواده را از

### آتش نجات داده بودم

عنایت در زمانی که هنوز به تهران نیامده بوده، تجربه مشابهی داشته و زن و فرزند یکی از اهالی روستایش را هم از آتش نجات داده است. او در این باره می‌گوید: «من سال‌ها پیش هم همین کارها را انجام داده بودم. ساختمان کوچکی در روستای رامهرمز آتش گرفته بود. سه نفر از اعضای یک خانواده داخل بودند. من به آن جارفتم و هر سه نفر را نجات دادم. برای همین در آتش‌سوزی اخیر کلینیک سینما مهر بلد بودم که در این گونه‌مواقع باید چه کار کنم و خیلی هول نشده بودم. البته به محض این که جلوی کلینیک رسیدم، متوجه شدم حجم آتش زیاد است و قطعاً تلفات هم داریم. برای همین، فقط می‌خواستم از افزایش تلفات جلوگیری کنم که به لطف خدا، موفق هم شدم.»



## از آتش‌نشانی، شرکت نفت و فولاد

### پیشنهاد کاری دارم

این جوان ۲۹ ساله خوزستانی، این روزها سرش حسابی شلوغ است و سازمان‌های مختلفی از او تقدیر کرده‌اند. شهردار تهران هم قول داده که امکان استخدامش در آتش‌نشانی تهران را فراهم کند. از او درباره میزان هدیه نقدی که تا امروز گرفته و استخدام‌اش در آتش‌نشانی تهران می‌پرسم که می‌گوید: «به جز سکه‌ای که از شهردار تهران گرفتم، هنوز هیچ هدیه نقدی دیگری نگرفتم و جاهای دیگر فقط به من لوح تقدیر داده‌اند و بس. البته در این چند روز از آتش‌نشانی تهران، فولاد خوزستان و شرکت نفت با من تماس گرفتند و گفتند که برای استخدام، با من همکاری خواهند کرد. من هنوز تصمیم نگرفتم که به کجا بروم. باید بررسی کنم و زودتر تصمیم بگیرم.»

# برای نجات رفتم بساطم را دزدیدند!

گفت و گو با دست‌فروشی که در ماجرای آتش‌سوزی کلینیک سینما مهر، جان ۱۱ نفر را نجات داد بازویش سوخت و دستش هم ۱۱ بخیه خورد

مجید حسین زاده / روزنامه نگار

### پرونده

مشغول دست‌فروشی بود که ناگهان دود زیادی در آسمان دید و توجهش جلب شد. همان لحظه، یاد سال‌ها پیش می‌افتد که در روستای شان، خانه‌ای آتش می‌گیرد و او قبل از رسیدن آتش‌نشانی، دلش را به دریای زندگی و دود وسط آتش تازان و بچه صاحبخانه را نجات دهد. عملیاتی که آن دفعه با موفقیت انجام شده بود. در حال مرور

ماجرای آن روز در ذهن اش بوده که می‌رسد جلوی کلینیک «سینما مهر» تهران؛ «کمک، کمک، داریم خفه میشیم، داریم می‌سوزیم و...» صدای زنان از طبقه چهارم بیمارستان، توجهش را جلب می‌کند. جمعیت زیادی با شنیدن این صداها، گویی هایشان را در می‌آورد و شروع می‌کنند به فیلم برداری. اما عنایت، غیرت دارد و خودش می‌گوید که غیرتم در آن لحظات اجازه نداد که یک بیننده باشم و ناموس مردم در آتش بسوزد. بنابراین، شجاعانه دل به آتش می‌زنم، مثل مرد عنکبوتی، شیشه طبقات را یک به یک می‌شکنم، بالا می‌روم و قهرمان اتفاق تلخ آتش‌سوزی کلینیک سینما مهر می‌شود. او بیش از ۱۱ زن و کودک را از میان شعله‌ها و زبانه‌های آتش نجات داد و ویدئوی فداکاری‌اش به یکی از پربازدیدترین پست‌ها در شبکه‌های اجتماعی تبدیل شد. در پرونده امروز زندگی سلام، به سراغ «عنایت آغ»، فتنیم تا از اتفاقات آن روز بپرسیم و این که چطور چهار طبقه را با دست خالی بالا رفته ۱۱ نفر را از مرگ حتمی، نجات دهد؟ شایان ذکر است هفته گذشته، کلینیک درمانی سینما مهر در منطقه تجریش تهران در پی انفجار چند سیلندر گاز بزرگ و کوچک، آتش گرفت و منجر به فوت ۱۹ نفر و مصدوم شدن ۲۴ تن از کارکنان و مراجعه کنندگان این کلینیک شد.

## بساط دست‌فروشی‌ام را

### همان شب دزدیدند!

عنایت که خودش هم تصور نمی‌کرده تبدیل به قهرمان در دناک‌ترین حادثه چودقت اخیر پایتخت شود، در باره روز آتش‌سوزی و تصمیم شجاعانه‌ای که گرفته، می‌گوید: «سه‌شنبه هفته‌پیش، تقریباً ساعات اولیه شب بود. حالا ۸ یا ۹، دقیقش یادم نیست. مثل هر روز، بساطم را پهن کردم و مشغول کار بودم که صدای مهیب انفجار را شنیدم و در مدت بسیار کوتاهی، تمام آسمان را دود گرفت. فرصت نشد که بساطم را جمع کنم، بساطی که همه دارایی‌ام بود و دیگر هم ندیدمش چون همان شب دزدیده شد. گویی‌ام را هم نمی‌دانم در آتش افتاد یا کنار بساط جا گذاشتم، هر چه که بود، تلفتم هم آن شب گم شد.»

## پنجره‌ها را شکستم

### و ۴ طبقه رفتم بالا



از این جوان ۲۹ ساله خوزستانی می‌پرسم که آیا ترس از ارتفاع ندارد که ۴ طبقه را مثل اسپایدر من بالا رفته؟ او جواب می‌دهد: «راستش من مجبور بودم برای نجات خانم‌هایی که تقریباً از همه جا و همه کس ناامید شده بودند، از ساختمان چهار طبقه بالا بروم. می‌ترسیدم اما غیرتم اجازه نمی‌داد مثل بعضی از رهگذرها، دست به گویی شوم به جای تلاش برای کمک کردن به آن‌ها، فقط نگاه‌شان کنم یا فیلم بگیرم. مگر می‌شد فقط تماشاگر باشم و ضحیه‌های زنان و مردانی را ببینم که در حال مرگ بودند؟ باید از دیوار بالا می‌رفتم. از در نمی‌شد. آتش خیلی زیاد بود. همان‌طور که گفتم، من سال‌ها در آن منطقه بودم. برای همین تمام اطراف کلینیک را می‌شناختم. بلافاصله به پشت ساختمان رفتم. شیشه‌ها را می‌شکستم و طبقه به طبقه بالا می‌رفتم. اولش با دست شیشه‌ها را شکستم که دستم زخمی شد. بعد فریاد زدم و درخواست میله آهنی یا چیزی را کردم که بشود با آن شیشه‌ها را شکست. تنها کسی که به من کمک کرد، نگهبان بود. میله آهنی را گرفتم و شیشه‌ها را شکستم و به طبقه چهارم رسیدم. آن جاتعداد زیادی زن و کودک بودند. یک‌نفر باردار هم بود که بیهوش شده بود. همه ترسیده بودند. هنگامی که داشتم بالا می‌رفتم با خودم دستمال خیس و شیلنگ بردم. شیلنگ را رویشان گرفتم. بلافاصله دستمال خیس روی صورت‌شان گذاشتم. نمی‌خواستم خفه شوند. حتی کفش‌های خودم را به یکی از خانم‌ها دادم. چون در اتاق عمل بود و کفش نداشت. در آن جاشیشه خرده زیاد بود و برای این که پاهایش آسیب نبیند کفش‌هایم را به او دادم.»



## اگر دیرتر ترسیده بودم...

بساط او تقریباً ۵۰۰ یا ۶۰۰ متر با کلینیک فاصله داشته است. درباره مشاهدات آتش از اولین لحظاتی که به جلوی کلینیک رسیده، می‌گوید: «بعد از دیدن دود در آسمان، سریع خودم را به کلینیک سینما مهر رساندم و تا آن جا دویدم. چندباری از جلوش رد شده بودم. یک مرکز دندان پزشکی و تصویربرداری و جراحی‌های ساده در شمال تهران بود. جمعیت زیادی جلوی کلینیک جمع شده بودند، به‌نظر حداقل ۵۰۰ یا ۶۰۰ نفر آن‌جا بودند. سر و صدا خیلی زیاد بود و همه یا مشغول تماشا بودند یا با گویی هایشان از خانم‌هایی فیلم می‌گرفتند که در طبقه چهارم کلینیک گرفتار آتش شده بودند، فریادی می‌زدند و درخواست کمک داشتند. آتش‌نشانی با شیلنگ‌های آب به جان آتش افتاده بود اما کافی نبود و اگر چند دقیقه‌ای دیرتر دست به کار می‌شدم، بعدی می‌دانم که این افراد از آن مهلکه جان سالم بدر می‌بردند.»